

## سخن نخست صدق و کذب در تاریخ شفاهی

دکتر علی اصغر سعیدی<sup>۱</sup>

تولید روایت‌های مختلف در کشور ما به علل مختلف از جمله انقلاب و جنگ در سال‌های اخیر در حال گسترش بوده است و همین امر باعث شده است تا جایگاه تاریخ شفاهی روزبه‌روز اهمیت بیشتری در جامعه ما پیدا نماید. اگرچه در مقام گردآوری تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است اما یکی از مهم‌ترین بحث‌های تاریخ شفاهی مسئله اعتبار روایت‌هایی است که تاریخ شفاهی تولید می‌کند. این سؤال که گزاره‌های پایه که دائماً از طریق روش‌های تاریخ شفاهی تولید می‌شوند و به‌عنوان متن‌های شنیداری، روایتی و شفاهی خبر از واقعیتی انکارناپذیر می‌دهند چگونه مورد بحث، پذیرش یا رد و ابطال قرار می‌گیرند؟ محققان تاریخ شفاهی در سراسر دنیا مدت‌هاست به تولید گزاره‌های پایه که همان روایت‌ها هستند دست می‌زنند. به‌همین جهت، این سؤال مورد کاوش قرار دارد که به‌لحاظ معرفت‌شناسی اساساً چه تضمینی است که این گزاره‌های پایه، مورد قبول قرار گیرند؟ چگونه می‌توان ادعا کرد که همان‌گونه که برخی روایت‌ها را واقعیت‌هایی تکان‌نخوردنی، توجیه شده، پایه‌ای و بدیهی برای تاریخ شفاهی امروز محسوب می‌کنند که از رخداد‌های واقعی در عالم خارج خبر می‌دهند دیگران نیز قطعیت آن را تأیید کنند؟

پاسخ معرفت‌شناختی به این سؤال در وهله نخست، این است که حتی اگر خطایی در مقام گردآوری صورت نگرفته باشد و تمام آنچه در مرحله نخست، یعنی گردآوری روایت‌ها و تبدیل متن‌ها به دقت صورت گرفته باشد، تضمینی بر این نیست تا محققان و عالمان دیگر نیز آن‌ها را حقایق جاودانی بدانند. اهمیت این مسئله از آن جهت است که این گزاره‌های پایه در تاریخ شفاهی که روایت‌های افراد از وقایع و تجربیات آن‌هاست نه تنها باید به خلق نظریه بیانجامد بلکه به ابطال و تأیید نظریه‌ها نیز کمک شایانی نماید. بنابراین، ماندگاری گزاره‌های پایه در تاریخ شفاهی

۱. دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه  
تهران: saedi@ut.ac.ir

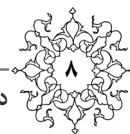


امر معرفت‌شناختی مهمی است. اما در بحث معرفت‌شناسی داوری صدق و کذب روایت‌ها هنوز جای کار زیادی است. سؤال معرفت‌شناختی در مورد مقام داوری روایت‌های گردآوری شده به انجای مختلف قابل‌بحث است. برخی محققان تاریخ شفاهی، مقام گردآوری داده‌های تاریخ شفاهی یا تولید گزاره‌های پایه را با مقام داوری یکسان گرفته و روایت‌های تاریخ شفاهی را گزاره‌هایی تلقی می‌کنند که چون از جهان خارج و واقعیت گزارش می‌دهند گزاره‌های صادقی هستند. در حالی که عده‌ای نیز آن‌ها را تنها گزاره‌های پایه می‌دانند که بر حسب نظر راوی از رخداد‌های واقعی در عالم خارج خبر می‌دهند اما مقام داوری و یافتن معیار صدق و کذب مقام متفاوتی است.

از منظر این رهیافت، ماندگاری گزاره‌های پایه در تاریخ شفاهی امر معرفت‌شناختی مهمی است. اهمیت پرداختن به این مسئله این است که ما روندی سریع در مقام گردآوری روایت‌ها در سال‌های اخیر در پیش گرفته‌ایم در حالی که مبانی معرفت‌شناسی حقایق روایت‌ها کمتر مورد‌بحث قرار گرفته‌اند. بحث در این مورد می‌تواند به تقویت روش‌شناسی گردآوری روایت‌ها نیز کمک کند. گزاره‌های پایه بیان‌هایی از واقعیت خارج هستند. در تاریخ شفاهی اگرچه ممکن است از سوی راوی گزارش شده باشند و پایه حقیقت قلمداد شوند و خبر از عالم واقع بدهند اما پذیرفتن گزاره‌های پایه در علم به‌خاطر ریشه‌داشتن آن در حقیقت نیست و ما آن‌ها را به‌خاطر واقع‌نمایی صددرصدشان نیست که مورد توجه قرار می‌دهیم زیرا اگر چنین اطمینانی وجود داشت دیگر بحثی در میان نبود. بلکه این گزاره‌های پایه تجربه‌ای فردی یا اندیشه فردی هستند که باید در فرایند اتفاق ذهن‌ها یا میان اندیشه‌ای شدن قرار گیرند لذا تجربه ذهنی فردی میان‌اندیشه‌ای نیست یعنی هنوز جمعی نشده است. در علم باید همه بتوانند در آزمون و انجام گزاره‌های پایه یا علمی مشارکت کنند. پس تمایز است بین گزاره پایه حاصل از تجربه ذهنی، یک اندیشه‌ای یا میان‌دو اندیشه‌ای (بین‌الذهانی) و گزاره‌های پایه میان‌اندیشه‌ای. البته گزاره‌های پایه‌ای هستند که همیشه گزاره پایه می‌مانند و کسی هم در صحت و سقم آن هم مشارکت نمی‌کند. در تاریخ فراوان از این گزاره‌ها وجود دارد.

از نظر نگارنده روایت‌های جنگ و انقلاب نیز می‌تواند از جمله آنان باشد. به‌طور مثال، رزمنده‌ای روایت‌های خود را از عملیات جنگی می‌دهد، یا کارگری از نحوه کار در کارگاهی. اما چنین گزارش‌هایی قطعی محسوب نمی‌شوند. به عبارت دیگر، این گزاره‌ها قابل دگرگون شدن هستند و هر لحظه ممکن است در آینده تغییر کنند. براساس تفسیر یورگن هابرماس، جامعه‌شناس آلمانی، از تعلق‌های بشری، گزاره‌های پایه در تاریخ شفاهی گزاره‌های جاودان تلقی نمی‌شوند و نمی‌توان پذیرفت که هر کس هر چه روایت کند به واقعیت دگرگون‌ناپذیری رسیده است. اگرچه خود فرد روایت‌کننده خبر از واقعیتی بدهد که کاملاً صحت آن را تأیید کند.

اصلاح‌پذیری این روایت‌ها این سؤال را پیش می‌آورد که ما چه چیزی را باید پایه قرار دهیم؟



از یک طرف ما به گزاره‌ها احتیاج داریم. این گزاره‌ها نظریه‌ها را می‌سازند و همین‌طور یک نظریه را تأیید می‌کنند یا ابطال می‌نمایند. این روشن است که ما هم در مقام گردآوری روایت‌ها و هم در مقام داوری آن‌ها نمی‌توانیم از دخالت‌دادن ارزش‌های خود دوری کنیم. این مسئله‌ای پذیرفته شده در فلسفه علوم اجتماعی است. اگرچه تمام فرایندهای لازم و توصیه‌ها را نیز برای رسیدن به عاری‌شدن از ارزش‌ها و قضاوت‌های شخصی انجام دهیم. بنابراین برخلاف علوم طبیعی که عینیت را در ذات علوم می‌دانند و مواجهه محقق و موضوع تحقیق مواجهه ذهن و عین (سوژه-ابژه) است، در بیشتر رهیافت‌های موجود در علوم انسانی و اجتماعی مواجهه محقق و موضوع تحقیق مواجهه ذهن-ذهن (سوژه-سوژه) می‌باشد.

اما چگونه بعد از میان‌اندیشه‌ای‌شدن و مشارکت سایرین در گزاره‌های پایه فردی صحت و سقم آن‌ها مشخص می‌شود. بر اساس اندیشه‌های هابرماس (۱۹۷۱) در کتاب «معرفت و علائق بشری» یکی از تعلقات آدمی تعلق به فهم است که می‌تواند علوم تفسیری-تاریخی را تولید کند. در اینجا ما تنها در پی درک متن شنیداری هستیم. لذا روش ما تفسیری (هرمنوتیک) است. نوع مواجهه با متن شنیداری هم که خود از جنس سوژه و با شعور قلمداد می‌شود و محقق به مثابه سوژه، با سوژه‌ای دیگر که همان متن شنیداری است مواجه می‌شود. یعنی محقق همجنس متن شنیداری است که هر دو شعور دارند. اگر در اینجا در پی استثمار و تغییر متن شنیداری باشیم در فهم هدف متن در می‌مانیم. پس نمی‌توان تعلق به کنترل را که در علوم تجربی به کار می‌بریم اینجا به کار ببریم و از متن سواری بگیریم. ما تنها می‌توانیم از امر خارجی یا ابژه سواری بگیریم نه از متن شنیداری. در غیر این صورت به فهم آن نمی‌رسیم. اما صدق و کذب متن شنیداری در اینجا چه می‌شود؟ اگر محقق به صدق و کذب گزاره‌های پایه نپردازد چگونه می‌توان فهمید که متون را درست فهمیده است؟

هابرماس این بحث را مطرح می‌کند که اجماع عالمان ملاک فهم درست از متون شنیداری است. با این حال، این اجماع ممکن است با انگیزه و هدفی که روایت‌کننده در تولید گزاره اولیه دارد منافات نیز داشته باشد. در این حالت ملاک، انگیزه و هدف تولیدکننده گزاره نیست بلکه ملاک باز هم اجماع عالمان است. بدین سبب ارزش گزاره‌های پایه و تعیین صدق و کذب آن به اجماع عالمان بستگی دارد. بر اساس نظر هابرماس (1978)<sup>۱</sup> در کتاب «معرفت و علائق بشری» هنگامی می‌توان انتظار پیدایش علم تاریخ‌شفاهی را داشت تا علاقه شناختی عملی (practical) ظهور کند که هدف آن روشن ساختن معنای متون شنیداری باشد (سیدمن ۱۳۹۲، ص ۱۶۷؛ Habermas, 1978). این علاقه و تعلق در تاریخ معطوف به فهم است و تمایز آن با علوم تحلیلی و تجربی در آن است که محقق هیچ تعلق به کنترل و پیش‌بینی موضوع مورد مطالعه ندارد. به عبارت دیگر، محقق در پی چیزی بیش از فهم متون نیست. همین امر شیوه

۱. یکی از علل توجه به مکتب انتقادی (Critical Theory) شاید این باشد که این مکتب از جهت توجه به روانکاوی، با تاریخ‌شفاهی وجه اشتراک دارد. توجه و نزدیکی تاریخ‌شفاهی نیز به واسطه برآمدن خود است. «بیان خود» از جهاتی با نوعی روانکاوی درگیر است و مکتب انتقادی که علاقه و تعلق خاطرش نه به فهم و نه به کنترل و پیش‌بینی بلکه به رهایی است از این نظر به روانکاوی نزدیک است که فرد برای رهایی خود باید دست به انتقاد از خود بزند. کاری که روانکاوی با بیان خود انجام می‌دهد. خود در ساده‌ترین شکل واسطه بین ذهن و موضوع یا مسئله است تا دنیای خارج را به داخل پیوند زند، یعنی ذهن را با عین.



یا روش‌شناسی او را تعیین می‌کند که همانا روش تفسیری یا هرمنوتیک است. در این حالت نوع مواجهه محقق به مثابه سوژه با سوژه است چون متن شنیداری نیز هم‌جنس محقق است. در این صورت چون هدف محقق فهم است صدق و کذب متون شنیداری یا گزاره‌های پایه تاریخ‌شفاهی معنا ندارد. معنی فهم درست و صادق گزاره‌های پایه، اجماع عالمان است. این ادعا این گزاره‌ها را که واقعیتی هستند مخدوش نمی‌کند. این گزاره‌ها در حقیقت از منظر روایان درست هستند و گزارش از عالم واقع می‌باشند. گزاره‌های پایه آنچه هستند که از عالم خارج خبر می‌دهند یا از احساسات ما خبر می‌دهند. اگر تاریخ جنگ است باید اساس آن روایت‌های رزمنده‌هایی باشد که از عالم جبهه‌ها گزارش می‌دهند. همین و بس. اما در مقام داوری اجماع عالمان است که به صدق و کذب آن‌ها رأی می‌دهد. به عبارت دیگر، این فرایند از تولید علم تاریخ‌شفاهی را نمی‌توان با اتکا بر فرد یا افراد روایتگر ساخت. هرچند که می‌توان مدعی شد که چنین اجماعی روی گزاره‌های پایه به ارزش‌های اجتماعی جامعه وابسته است. با این وجود هرچند که اجماع عالمان بر روی فهم درست از گزاره‌ها ممکن است با استنباط راوی از درستی روایت خود متفاوت باشد اما آنچه در اینجا است جنبه میان‌اندیشه‌ای روایت است.

اجماع عالمان همان بحث میان‌اندیشه‌ای است. یعنی آنچه اجماع بر آن می‌شود. لذا روایت‌های افراد در هر موضوعی باید مورد تأیید همه قرار گیرد تا گزاره‌ای علمی شود. یعنی همه در آزمون و انجام آن مشارکت کنند. بنابراین گردآوری و نقل روایت راه را بر گذر از تجربه ذهنی به میان‌ذهنی یا اندیشه‌ای باز می‌کند. نتیجه اینکه در تاریخ‌شفاهی ما حداقل دو مرحله را باید در نظر داشته باشیم: اول، مراحل تدوین متون است به نحوی که شفاهیت آن حفظ شود، و مرحله دوم نیز روشن کردن صدق و کذب این متون. تنها راه آزمون کذب و صدق متون شنیداری اجماع عالمان است، چون روش هرمنوتیکی برای فهم متون است نه برای تعیین صدق و کذب. اجماع محققان تعیین می‌کند که چه فهمی از گزاره‌های پایه درست است. بنابراین، اصلاح‌پذیری گزاره‌های پایه یا روایت روایان از آن‌ها می‌توانند در سایه اجماع عالمان تغییراتی پیدا کنند. مسئله وجود بار ارزشی در اجماع عالمان را نیز می‌توان با اجماع متکی بر استدلال و خرد کاست. اگرچه عاری شدن از ارزش‌ها هنوز مسئله مورد مناقشه عالمان است.

### منابع:

- استیون سیدمن (۱۳۹۲). کشاکش آراء در جامعه‌شناسی. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.  
- Habermas, Jürgen. "Knowledge and human interests." (1978).

